



دوره ۵۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۴۴۳ تا ۴۶۵ (مقاله پژوهشی)
DOI:10.22059/JQCLCS.2022.322577.1687

ابهام در قوانین کیفری با رویکردی زبان‌شناسی

مریم فرحی *

دانش‌آموخته دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز، فارس، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۴ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲)

چکیده

پژوهش حاضر بر پایه ساخت زبانی با رویکردی معناشناسی-نحو به بررسی گونه‌های عدم تعین در قوانین کیفری می‌پردازد. عدم تعین در جمله ناشی از دلالت چندگانه زبانی است. بر این اساس ابتدا به بررسی دلالت چندگانه و سپس نتیجه حاصل از آن یعنی ابهام در دو سطح واژگانی و نحوی و زیرگروه‌های هر کدام با تمرکز بر واژگان و جملات قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری به‌عنوان بیکره داده‌ها پرداخته شده است. این پژوهش با نگاهی نو و با روشی توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که در سطح چندمعنایی واژگانی: فنی و تخصصی بودن زبان، به‌کارگیری زبان بیگانه (عربی)، اشتراک لفظی، هم‌معنایی و تقسیم، بیشترین تأثیر را بر ابهام قوانین کیفری داشته است. در سطح نحوی می‌توان به حذف واژگانی، ارجاع، وجود جملات طولانی و پیچیده، استفاده فراوان از عبارات حرف اضافه‌ای و نامعمول عربی، عدم رعایت اصول نشانه‌گذاری و اعراب‌گذاری اشاره کرد.

واژگان کلیدی

ابهام، چندمعنایی، دلالت چندگانه، معناشناسی، نحو.

مقدمه

از مؤلفه‌های حاکمیت قانون، وضع قوانین شفاف و قطعیت قانونی است. بنابراین برای این که یک قانون به‌عنوان قانون واضح وصف شود، نه‌تنها باید فهم آن برای مخاطبش میسر باشد، بلکه باید پیام یکسانی برای کسانی که آن را می‌خوانند، در برداشته باشد؛ به‌طوری‌که بتوانند رفتار خود را براساس آن قانون تنظیم کنند و در جهت هدف مدنظر کار گیرند. قطعیت نیز در قوانین موضوعه صلاحیت قضایی را تسهیل می‌کند، قانون را قابل پیش‌بینی می‌سازد و به شهروندان این امکان را می‌دهد که از آن به‌عنوان راهنما استفاده کنند. در این رویکرد، قانونگذار باید قوانین را تصویب کند و دادگاه‌ها را برای اعمال و اجرا تشکیل دهد (Keil & Poscher, 2016: 9). در زبان فلاسفه و نویسندگان در بیان وضوح و قطعیت، از تعابیر دیگری، از جمله «معین بودن»، «تعیین» و «منقح بودن» استفاده شده است (کاسیگناک، ۱۳۹۱: ۲). از نظر هگل: «شرط اینکه حقی قانونیت پیدا کند این است که نه‌تنها واجد صورت عام، بلکه همچنین دارای تعیین شود. بنابراین کسی که ماهیت قانون‌گذاری را می‌سنجد، نباید فقط متوجه نخستین جنبه صوری فلان قانون باشد، محتویات هر قانون را بسنجد و آگاه باشد که این قانون از شمولی مشخص و تعریف‌شده بهره می‌برد» (نویمان، ۱۳۷۳: ۱۳۴).

بر این اساس، عدم تعیین^۱ در قوانین، از یک‌سو تهدیدی در شفافیت، قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری بودن قوانین است و از سوی دیگر در مغایرت با اصل تفکیک قوا به تفویض اختیارات و اعمال صلاحیت‌های بیش‌ازحد به قضات، دادستان و پلیس منجر می‌شود، در نتیجه زمینه‌ی طرح تفسیر و تبیین‌های موازی و گاه متعارضی را برای مجریان دستگاه عدالت کیفری فراهم می‌کند. با این وصف نظر می‌رسد که ابهام حاکمیت قانون را کاهش و حکومت اشخاص را افزایش می‌دهد و در نهایت در قانون‌گذاری ترجیحات شخصی ملاک عمل قرار خواهد گرفت (Op.Cit, 9).

از نظر اصطلاحی هر گاه واژگان و جملاتی که تشکیل‌دهنده زبان هستند و برای تبادل به‌کار می‌روند، به‌جای یک معنای درست دارای چند معنا باشند و مشخص نباشد که کدام یک از آن معانی به واقع درست است یا کدام یک از معانی محتمل موردنظر گوینده بوده است، آن واژه یا جمله نامتعیین است (Endicott, 2001: 9). عدم تعیین در متون حقوقی نشأت‌گرفته از دو دسته علل عرضی و علل ذاتی زبانی است. از مهم‌ترین علل عرضی عدم تعیین در قوانین کیفری می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تعدد منابع حقوق، تأثیر مؤلف، تأثیر دریافت‌کنندگان و مخاطبان، تأثیر دادرسان، وکلا و حقوقدانان، قانون‌گذاری پراکنده، تورم تقنینی، ارجاع کیفری، تأثیر ترجمه، تأثیر

1. Indeterminacy

ساختار قانون از جمله سودمند نبودن، عدم تدوین اصول و قواعد کلی و تعارض قوانین. اما علل ذاتی زبانی ناشی از چندمعنایی و ابهام است (Poscher, 2011: 2 Waldron, 1994: 512). تاکنون پژوهش‌های ارزشمندی در زمینه علل عرضی عدم تعین در قوانین به صورت موردی انجام گرفته است. لیکن علل ذاتی زبانی بر محور معناشناسی در قوانین کیفری مورد توجه واقع نشده است.

به قوانین کیفری از دو منظر می‌توان نگریست: نخست، در مقام پدیده‌ای زبانی؛ دوم، در مقام پدیده‌ای حقوقی. از نگاه نخست، قانون فراورده‌ای زبانی است و مؤلفه‌های مشترک قانون با سایر متن‌های زبانی را جست‌وجو می‌کند. در این زمینه می‌تواند موضوع فلسفه زبان و زبان‌شناسی قرار گیرد (شجاعی، ۱۳۹۳: ۱۵۵). بر همین اساس، در عرصه حقوق، فرایند قانونگذاری، تفسیر و اجرای قانون همگی بر زبان استوارند. چنان‌که گفته شده است حقوق با زبان ساخته می‌شود (Endicott, 2004: 937). بنابراین ماهیت این وسیله، ضرورتاً بر اهداف و مقاصدی که به وسیله حقوق قابل تحصیل است یا توسط حقوق اراده شده است، تأثیر می‌گذارد (Bix, 1993: 1). پس اگر زبان مبهم باشد، این ابهام به حقوق هم سرایت می‌کند. از این رو این پژوهش تلاشی به منظور شناخت گونه‌های عدم تعین در قوانین کیفری با رویکردی زبان‌شناسی است. فهرست شدن عناصر نامفهوم شمای روشن‌تری از ساخت زبانی در قوانین کیفری به وجود می‌آورد و در نتیجه می‌تواند راهنمایی در جهت کاربرد صحیح‌تر ساخت‌های زبانی در متن قوانین کیفری باشد.

از نظر پیشینه تحقیق، زبان‌شناسی حقوقی گرایشی نوین در زبان‌شناسی کاربردی است. نخستین بار در سال ۱۳۸۴ با مقاله آقاگل‌زاده، در عرصه زبان‌شناسی ایران وارد شد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۱). در سال ۱۳۹۲ با تلاش‌های ایشان اولین همایش ملی زبان‌شناسی حقوقی: تحلیل گفتمان حقوقی، برگزار شد. حاصل این همایش، کتابی با عنوان مجموعه مقالات نخستین همایش ملی زبان‌شناسی حقوقی: تحلیل گفتمان حقوقی است. با این وصف، پژوهش‌های مفیدی در زمینه زبان‌شناسی حقوقی-کاربردی انجام گرفته است. اما بسیاری از جنبه‌های آن از جمله در عرصه معناشناسی با توجه به کاربردهای بسیار زیادی که می‌تواند این حوزه در نگارش، تدوین و تصویب قوانین شفاف و صریح داشته باشد، مورد توجه قرار نگرفته است. صرفاً کردعلیوند در مقاله‌ای با عنوان «زبان‌شناسی حقوقی»، به دیدگاه ژرار کورنو حقوقدان فرانسوی، در علل چندمعنایی و ابهام در قوانین به طور کلی پرداخته است. امام وردی و صادقی مقدم نیز در مقاله‌ای با عنوان «گونه‌هایی از ابهام در گزاره‌های قانونی» بدون ارائه تفکیک دقیقی از چندمعنایی و ابهام، در ابتدا عدم تعین را تعریف، سپس طی دو عنوان «ابهام واژگانی و ابهام ساختاری»، به گونه‌های ابهام در قوانین پرداخته‌اند. پیکره تحقیق وی قانون مدنی است. با این توضیح، این نوشته در

چارچوب معناشناسی شروعی تازه در توجه به ساخت زبانی متن قوانین کیفری به‌طور ویژه است. اگرچه نیازمند مطالعات و بررسی‌های هرچه بیشتر در آینده است. برای تبیین عدم‌تعیین در قوانین، در این مقاله ابتدا به پدیدارشناسی و سپس طبقه‌بندی و شناسایی انواع ساخت‌های نامفهومی در قوانین کیفری، باعنوان دلالت چندگانه و ابهام‌می‌پردازم. در پایان، ضمن تحلیل مباحث تحقیق به نتیجه‌گیری خواهم پرداخت.

۱. پدیدارشناسی

زبان دسته‌بندی‌ها و زیررشته‌هایی دارد، که در سه گروه عمده معناشناسی^۱، کاربردشناسی^۲ و نحو^۳ جای می‌گیرد.

معناشناسی «بر مطالعه رابطه میان واحدهای زبانی، مانند واژه‌ها، نام‌ها، عبارات گزاره‌ای، جمله‌ها دلالت دارد» (علائی، ۱۳۹۱: ۲۰۰). از این دیدگاه، «معنای واحد زبانی برای همه کاربران و مخاطبان و بافتارها یکسان است و این معنا را می‌توان در فرهنگ‌های لغت یافت» (شجاعی، ۱۳۹۳: ۱۷۳). معنای برخاسته از پاره‌های دستوری را معنای دستوری می‌نامند. بدون دانستن جایگاه واحد زبانی در پاره‌های دستوری-گروه اسمی، گروه فعلی، گروه حرف اضافه‌ای، حرف ربط و قید نمی‌توان به معنای آن واحد زبانی دست یافت. برای مثال، حرف ربط فقط با لحاظ نقش دستوری‌اش معنایی می‌شود و جدا از این نقش دستوری معنایی ندارد. بر همین اساس است که حرف ربط «و» میان دو واحد زبانی جمع می‌کند، درحالی‌که حرف ربط «یا» دو واحد زبانی را جمع نمی‌کند، بلکه در برخی موارد نشان از آن دارد که یکی از این دو مفهوم موردنظر است. در مواد ۶۶۸، ۶۶۹ و ۶۷۲ از قانون مجازات اسلامی، در سه عبارت «به حبس از سه ماه تا دو سال و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد»، «به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم خواهد شد» و «به شش ماه تا سه سال حبس و یا به جزای نقدی از سه تا هجده میلیون ریال محکوم می‌گردد»، پاره دستوری حرف ربط در آنها معنای سراسر است. «و» در عبارت نخست مخاطب را به این معنا رهنمون می‌کند که این جرم دو کیفر اصلی دارد و دادرس باید شخص را به هر دو کیفر محکوم کند. «یا» در عبارت دوم این معنا را می‌رساند که جمع میان دو کیفر ممکن نیست. در عبارت سوم، دو حرف ربط «و یا» با هم آمده‌اند. «و یا» در زبان فارسی معنای متفاوت با «یا» ندارد و از روی مسامحه به‌جای «یا» از «و یا» استفاده شده است. بنابراین «و

-
1. Semantics
 2. Pragmatics
 3. Syntax

یا» در این عبارت از دادن اختیار به دادرس برای جمع کیفر یا اعمال یکی از آن دو کیفر حکایت نمی‌کند.

افزون بر آن چگونگی چینش و سازماندهی واژگان برای تشکیل جمله نیز با بحث معنای واحد زبانی ارتباط دارد. دانش نحو است که مشخص می‌کند واژگان را باید چگونه در کنار هم قرار داد تا از ترکیب آنها واحدهای زبانی معنادار به دست آید (شجاعی، ۱۳۹۳: ۱۷۴). بر پایه تقسیم‌بندی‌های ذکر شده، نامفهومی در قوانین نیز در سه سطح معناشناسی، کاربردشناسی و نحوشناسی قابل طرح است. موضوع مورد بحث در این نوشتار معناشناسی-نحو است. تحت این چارچوب، نامفهومی در دو محور: دلالت چندگانه و ابهام قرار می‌گیرد. در ادامه به تفکیک به هر کدام می‌پردازم.



۲. دلالت چندگانه

دلالت چندگانه در حالتی مصداق پیدا می‌کند که یک واژه یا ساخت زبانی در بافت خود بیش از یک تعبیر داشته باشد (داوری، ۱۳۷۹: ۳۵). پس دلالت چندگانه باید اولاً در بافت قرار گیرد؛ ثانیاً بتوان با توجه به بافت، معانی متعدد معقول برای آن قائل شد. به عبارتی دلالت چندگانه، آن است که یک واژه در کاربرد خود در جملات مختلف دارای معانی متمایز باشد (Emami, 2016: 75). زبان‌شناسان،

اصطلاح «چندمعنایی»^۱ را برای دلالت چندگانه به کار می‌برند و آن را برای هر واژه‌ای که دارای معناهای متعدد باشد، اطلاق می‌کنند. از علل پیدایش چندمعنایی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲. ۱. مصلحت‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی

مصلحت‌های اجتماعی، حقوقی و یا سیاسی اقتضا می‌کند که قانون‌گذار هنگام وضع قانون به طور آگاهانه از واژگانی چندمعنایی استفاده کند، تا پذیرای دخل و تصرف در موارد خاص و پیش‌بینی نشده باشند. موارد زیر از جمله این واژگان است:

الف) نماینده سیاسی، در ماده ۵۱۶ قانون تعزیرات است. منظور قانونگذار از اصطلاح «نماینده سیاسی» چندان روشن نیست و می‌توان آن را به یکی از چهار صورت زیر تفسیر کرد: نخست، هر مقام سیاسی خارجی است که در ایران به سر می‌برد، اعم از اینکه مأموریت رسمی داشته یا به طور غیررسمی و به‌عنوان یک مسافر به ایران سفر کرده است؛ دوم، هر مقام خارجی است که به طور رسمی به ایران وارد شده است. اعم از وزیر امور خارجه، نماینده مجلس، مدیر کل یک اداره دولتی؛ سوم، صرفاً رئیس هیأت نمایندگی کشور خارجی در ایران است، و در واقع او نماینده سیاسی آن کشور محسوب می‌شود. با این تفسیر نماینده سیاسی هم مانند رئیس کشور خارجی تنها یک نفر است. دیگر این‌که نماینده سیاسی هر دیپلماتی است که در سفارتخانه خارجی در ایران مشغول به کار بوده و از مصونیت سیاسی برخوردار باشد و نه کسانی که به طور موقت از ایران بازدید می‌کنند (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ۱۶۳).

ب) واژه‌های گسترده، شدید، عمده و وسیع، در ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی، با توجه به متن ماده، مشخص می‌شود که دامنه این جرم بسیار گسترده است و بسیاری از مجرمان را با استفاده از واژگان فوق، می‌توان تحت شمول آن قرار داد و مفسد فی الارض محسوب کرد. نبود تعریف دقیق و روشن از این واژگان سبب می‌شود هر قاضی تعریف و مفهوم خاص خود را داشته باشد. برای مثال ممکن است یک قاضی، دو بار تکرار ایراد جراحت به دیگران را از مصادیق ارتکاب گسترده جرم علیه تمامیت جسمانی افراد و موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور بداند و قاضی دیگر مجروح کردن سه نفر را حتی در یک درگیری فیزیکی واجد چنین خصیصه‌ای بداند (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ۶۳).

ج) واژه مؤثر، به‌کاررفته در ماده ۵۰۴ قانون تعزیرات، این واژه در صدر و ذیل ماده در دو معنی مختلف به‌کار رفته است. واژه «مؤثر» در صدر ماده، به جزء دوم عنصر مادی، یعنی «شرایط و اوضاع و احوال لازم برای تحقق جرم» مربوط شده و به معنی مهم و اساسی است. لیکن واژه

«مؤثر» در ذیل ماده به جزء «نتیجه» در عنصر مادی برمی‌گردد و به معنای آن است که تحریک «در عمل» اثر و نتیجه‌ای در برداشته باشد (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ۱۲۶). همچنین در مواد ۳۹ قانون مجازات اسلامی، «در صورت فقدان سابقه مؤثر کیفری و گذشت شاکی» و در بند «ت» و تبصره ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی، «... ت- فقدان سابقه کیفری مؤثر ... تبصره- محکومیت مؤثر، محکومیتی است که محکوم را به تبع اجرای حکم، براساس ماده ۲۵ این قانون از حقوق اجتماعی محروم می‌کند»، در معنای مهم و اساسی به کار گرفته شده است.

د) دیگری واژه بیگانه؛ در صدر بند «ه» ماده ۲۴ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح است. منظور از بیگانه در این ماده مشخص نیست. آیا منظور از آن بیگانه از نیروهای مسلح، یعنی «شخص غیرنظامی» است؟ یا منظور، بیگانه از آن پایگاه‌ها و سایر مکان‌های مذکور در ماده، به عبارت دیگر، هر شخصی است که حق ورود به آن مکان‌ها را ندارد؟ یا اینکه منظور اتباع خارجه هستند؟

با توجه به معنی ظاهری واژه بیگانه، که معمولاً به خارجیان اطلاق می‌شود و با امعان نظر به این که مجازات مذکور در بند «ه» شدیدتر از مجازات مذکور در بند «د» است و حتی به اعدام هم می‌رسد. به نظر می‌رسد که باید واژه بیگانه را حمل بر اتباع خارجی کرد.

ه) واژگان رابطه نامشروع، عمل منافی عفت غیر از زنا، حرام؛ در مواد ۶۳۷ و ۶۳۸ قانون تعزیرات نمونه‌های دیگر از موارد چندمعنایی است. در ماده ۶۳۷ قانون تعزیرات، مراد از رابطه نامشروع چیست؟ و مراد از عمل منافی عفت غیر از زنا چیست؟ آیا رابطه نامشروع جدای از عمل منافی عفت غیر از زناست؟ مصادیق ذکر شده حصری است یا تمثیلی؟

واژه رابطه از نظر لغوی، یعنی «آنچه که دو تن یا دو چیز را به هم پیوستگی و ارتباط بدهد» (عمید، ۱۳۸۹: ۵۵۶)، و واژه مشروع یعنی «آنچه مطابق شرع باشد و شرع آن را روا و جایز بداند» (عمید، ۱۳۸۹: ۹۴۶). بنابراین واژه نامشروع، یعنی آنچه مطابق شرع نباشد و شرع آن را جایز نداند. عمل منافی عفت غیر از زنا از کلمات متعددی تشکیل شده است. عمل، به معنی کار، کار کردن است (عمید، ۱۳۸۹: ۷۵۶) و منافی عفت عبارت است از: «امور جنسی به معنی هرچه وسیع‌تر که به حسب عرف و احساسات یک جامعه شرم‌آور و به‌منظور مواجهه یا شروع در آن صورت نگیرد، اگر به‌منظور مواجهه و شروع در آن صورت گیرد «هتک ناموس» و یا شروع در هتک ناموس است نه منافی عفت. بنابراین شروع به جرم هتک ناموس و جرم منافی عفت به حسب غرض مرتکب مشخص می‌شود» (لنگرودی، ۱۳۸۰: ۶۹۰).

از مفاد ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ استفاده می‌شود که روابط نامشروع عبارت است از «هرگونه ارتباط دوطرفه میان مرد و زن نامحرم به قصد لذت جنسی و بدون

هرگونه تماس جنسی». جرم عمل منافی عفت غیر از زنا را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «هرگونه تماس جسمی و فیزیکی مرد و زن نامحرم به قصد لذت جنسی به‌جز موافقه». با این تعریف، نخست باید تماس جسمی بین زن و مرد باشد و دوم ارتکاب این عمل چه با عنف و اکراه و چه بدون عنف و اکراه قابل تحقق است.

به این ترتیب در ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی هم «رابطه نامشروع» و هم «عمل منافی عفت غیر از زنا» آمده است و مراد قانونگذار از ذکر دو عنوان، همان‌طورکه بیان شد، دو معنای جداگانه است. از آنجا که قانونگذار تعریفی از این دو واژه به‌عمل نیاورده و مرز آن دو را مشخص نکرده است، در رویه قضایی همواره درباره قلمرو و مصادیق موضوع این جرم دیدگاه واحدی وجود ندارد. در سی‌وهشتمین جلسه نقد آرای دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران با موضوع تبیین قلمرو و مصادیق ماده ۶۳۷ در بهمن‌ماه ۱۳۹۴ اکثریت قضات چنین نظر داده‌اند که: «موضوع ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی دارای دو قسمت است؛ نخست روابط نامشروع و دوم عمل منافی عفت به غیر زنا و قیود تقبیل (بوسیدن) و مضاجعه (هم‌آغوشی) تمثیلی برای قسمت دوم این ماده است و جرم رابطه نامشروع به صرف برقراری رابطه‌ای که محتوای آن برخلاف شرع باشد، محقق می‌شود و نیازی به تماس فیزیکی نیست». در رویه قضایی از سوی برخی قضات علاوه بر مصادیق ذکرشده از سوی قانونگذار، مانند تقبیل و مضاجعه، رفتارهایی از جمله «ارسال پیامک‌های عاشقانه و پیامک مستهجن» (رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۷۰۲۰۰۲۹۹) مورخ (۱۳۹۳/۰۹/۲۶) و رأی شماره (۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۱۰۱۲۷۳) مورخ (۱۳۹۲/۱۲/۲۷)، صادره از (شعبه ۱۰۸۴ دادگاه عمومی جزایی تهران) از مصادیق رابطه نامشروع تلقی شده است. درحالی‌که برخی دیگر نه تنها «ارتباط تلفنی و پیامکی با نامحرم» (رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۴۱۰۰۵۳۱) مورخ (۱۳۹۳/۰۴/۳۰) صادره از (شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی جزایی بخش چهاردانگه)، و «ارسال پیامک غیراخلاقی» (رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۳۰۰۳۲۴) مورخ (۹۳/۰۷/۲۸) صادره از شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور، را رابطه نامشروع قلمداد نمی‌کنند، بلکه رفتارهایی مانند «حضور دو نامحرم در خودرو» (رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۴۱۰۱۲۳۱) مورخ (۹۳/۰۹/۲۶) صادره از (شعبه ۱۰۸۸ دادگاه عمومی جزایی تهران)، «مکالمه تلفنی و قدم زدن در پارک یا خیابان و یا تنها بودن زن و مردی در یک جا اعم از منزل یا وسیله نقلیه» (رای شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۴۰۱۵۱۶) مورخ (۹۱/۱۱/۲۳) صادره از (شعبه ۱۰۸۴ دادگاه عمومی جزایی تهران)، «دستگیری زن و مردی در داخل یک چادر» (رای شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۱۰۶۰۰۷۸۳) مورخ (۱۳۹۱/۱۲/۲۷) صادره از (شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور)، نیز از مصادیق بزه رابطه نامشروع شناخته نشده است.

و واژه «حرام» در ماده ۶۳۸، معنای این واژه چیست؟ آیا مقصود از «حرام» حرام قانونی یعنی جرم است؟ در این صورت چه نیازی به عدول از واژه جرم و جایگزین واژه حرام است؟ و آیا

مقصود از واژه «حرام» حرام شرعی است؛ یعنی هر عملی که شرعاً حرام باشد؟ آیا نسبت دادن هر نوع حرام شرعی به دیگری و تظاهر به هر نوع حرام شرعی تا ۷۴ ضربه شلاق در پی خواهد داشت؟ که شاید بتوان نظر به صدر ماده که عبارت «... علاوه بر کیفر عمل» آمده است و در ادامه ماده که بیان داشته «... و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای آن کیفر نمی‌باشد ...»، مقصود از «حرام» در ماده را همان «جرم» دانست (امیدی، ۱۳۸۹: ۷۱). همچنین می‌توان واژگان «اعتشاش»، «خلاف شرع»، «موازن شرعی»، «حجاب شرعی»، «خشونت و تنش»، «گروه و جمعیت»، «فرقه»، «کنترل ذهن»، «القائات روانی»، «سردستگی»، «مجامع عمومی» و «تسلط»، را نام برد.

۲.۲. تخصصی و فنی بودن بیان

منظور از اصطلاحات تخصصی حقوق، اصطلاحاتی است که معنای ضمنی خاصی را در بردارد، برای بیان مفاهیم پیچیده حقوقی به کار می‌رود و به‌عنوان ابزاری تخصصی در کار حقوقدانان، قضات و وکلای تلقی می‌شود و نمی‌توان آن را با واژه دیگر جایگزین کرد. این دسته از واژه‌ها را «اصطلاحات انحصاری حقوق» می‌نامند که در کاربرد به چندمعنایی منجر می‌شوند. برای نمونه می‌توان به واژه‌هایی چون «قسامه»، «لوث»، «ناکل»، «هاشمه»، «منقله»، «موضع» و غیره اشاره کرد. فنی بودن این بیان، نیز به عالمانه بودن و در واقع یک اقتضای حتمی از وظیفه اجتماعی آن است. به‌کارگیری سبک زبانی ویژه بیانگر قدرت و اعمال قانون است و مخاطب را وادار به اطاعت از قانون می‌کند. این ویژگی بیانی آن را از ارتباط رسانی طبیعی متمایز می‌کند و از این‌رو در مقابل بیان جاری قرار می‌گیرد.

۳.۲. تأثیر زبان‌های بیگانه

فرایند تحول و تکامل زبان به عوامل مختلف از جمله ارتباط زبان با سایر محیط‌های زبانی، مذهب و فرهنگ وابسته است. این ارتباط و در نتیجه آن، تأثیرپذیری متقابل زبان‌ها از یکدیگر در گستره زبان‌شناسی به وام‌گیری شهرت دارد. به‌طور معمول زبانی را که واژه قرض می‌دهد «زبان قرض‌دهنده» و زبانی را که واژه قرض می‌کند «زبان قرض‌گیرنده» می‌نامند (صفوی، ۱۳۷۴: ۹۸). از جمله زبان‌های قرض‌دهنده و قرض‌گیرنده به زبان فارسی، زبان عربی است. تأثیرگذاری دو زبان فارسی و عربی را در دو سطح آوایی و معنایی می‌توان بررسی کرد:

الف) تحولات آوایی؛ عربی زبان صرفی است و در آن، کلمات از یک ریشه مشتق می‌شوند. اما اشتقاق در زبان فارسی و اشتقاق در زبان عربی فرق اساسی دارد. در زبان فارسی، مشتقات با

افزودن وند ساخته می‌شوند. اما در عربی قالب‌هایی وجود دارد که حروف ریشه در آن ریخته می‌شود. برای مثال از ریشه «ع ل م»، معلوم، استعمال، تعلم و جز آن ساخته می‌شود (سمیعی گیلانی، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۸۶). اشتقاق عبارت است از روند ساخت یک واژه جدید براساس واژه موجود. در بیان حقوقی این یک واقعیت است که استفاده فراوان از واژگان عربی، با وجود غنایی که به این بیان داده است، بستر ساختن واژه‌های مشتق فارسی را در این حوزه تا حدود زیادی از بین برده است. این در حالی است که بسیاری از پسوندها و پیشوندهای موجود در زبان فارسی را می‌توان به‌خوبی در اشتقاق‌زایی واژگان حقوقی به‌کار بست (کردعلیوند، ۱۳۹۲: ۱۰). از جمله واژگانی که با مشتقات عربی ساخته شده و در قانون مجازات اسلامی استفاده شده است، عبارت‌اند از: مساوی، تساوی، ایفا، وصی، ولی، استیفا، متوفی، آخر، اخیر، تأخیر، سؤال، رأی، دقیق، دقت، مرور، مخل، خلال، ضرب و حکم.

و دیگری تثنیه است. در فارسی تثنیه وجود ندارد و صیغه‌های آن قالبی از عربی وارد شده است که اغلب در حکم جمع هستند. از جمله والدین، طرفین و اخوین. همچنین صیغه‌های جمع عربی که با بسامدهای متفاوت وارد زبان فارسی شده است. شایع‌ترین این صیغه‌ها جمع سالم مذکر و مؤنث است، مانند حاضرین، غایبین، اطلاعات، مستغلات، مقدسات، مقدمات، مقامات، مترجمین و مسلمین. بعضی از کلمات فارسی، به قیاس، به «ات» جمع بسته شده‌اند، مانند تلگرافات، و صیغه‌های جمع مکسر با بسامد بالا وارد زبان فارسی شده‌اند. برای مثال، اوصاف، معانی، مراجع، منابع، منابر، موارد، مسائل، مقادیر، معاذیر، ابنیه، عرایض، حکام، حضار، سوابق، حوایج، تدابیر، تعابیر، تعاریف، تصاویر، تکالیف، ادله، ائمه و قضاة؛ و مصدر عربی که در فارسی اسم یا اسم مصدر شمرده شده و در موارد بسیار به آن فعل کمکی افزوده می‌شود، مانند طلب کردن، اقدام کردن و منع کردن. بیشترین عناصر وارده از عربی به فارسی از نوع مصدر است. از جمله علم، حضور، غیاب، اقدام، اصلاح، اجرا، اقرار، اعاده، اراده، ازاله، ایذاء، ارائه، توطئه، محاکمه، مراسله، مشاهده، مکالمه، مداخله، معاشرت، تلقی، تکدی، تعدی، تقارن، تکامل، تبانی، تساوی، تصادف، اکتساب، اضطراب، ازدحام، اتهام، اتخاذ، اعتیاد، انقضاء، انفصال، استعمال، استمرار، استیفا، تعداد، تکرار؛ و اسم فاعل؛ کافی، کاتب، مجری، معطی، مدافع، مجاهد، متعدی، مجتهد، منعکس، منقضی، و اسم مفعول؛ مکتوب، مدعو، معتاد، مستشار، مستدام، مستفاد، و صفت بر وزن فعیل که گاهی به معنی مفعول است، مانند قتیل (مقتول) و جریح (مجروح) و در آخر، اسم زمان و مکان، مانند منزل، مجلس، مسجد، مزرعه، مهلکه، محکمه، مقام و مجتمع (سمیعی گیلانی، ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۸۸).

از دیگر موارد، ترکیب واژگانی است. ترکیب واژگانی به معنی ساخت یک واحد معنایی جدید براساس واژه‌های موجودی است که از فردیت معنایی برخوردارند. نتیجه این ترکیب یک واژه است که می‌تواند معنایی مجزا از عناصر تشکیل‌دهنده‌اش داشته باشد. برای نمونه در گستره حقوق کیفری به دو دسته از روش ترکیب می‌توان اشاره کرد: واژه‌هایی که با استفاده از امکانات عربی ساخته شده‌اند مانند «کثیرالانتشار»، «حتی‌المقدور»، «واجب‌النفع»، «لازم‌الاجرا»، «مسلوب‌الاراده»، «علی‌البدل»، «مدعی‌العموم»، «الاقرب فالاقرب»، «لازم‌الاتباع»، «سریع‌الفساد»، «ارش‌البکاره»، «بلامعارض» و واژه‌هایی که با امکانات ترکیبی فارسی به‌وجود آمده‌اند، مانند «آیین‌نامه»، «شهادت‌نامه»، «اظهارنامه»، «بزه‌کار»، «بزه‌دیده»، «تبهکار»، «دادنامه»، «مددکار» و غیره (کردعلیوند، ۱۳۹۲: ۱۰).

ب) تحولات معنایی؛ وام‌واژه‌های عربی، که در فارسی به همان معنای وضع‌شده عربی به‌کار می‌رود، فراوان است. این کلمات در عربی و فارسی بر یک مصداق دلالت دارد که داخل شدنشان در فارسی به دلیل وجود نداشتن آن مفهوم در زبان فارسی است. ولی در برخی موارد حتی وجود معادل فارسی نیز مانع ورود بعضی واژگان نشده است. برای نمونه می‌توان به واژگان استنکاف (سرپیچی) و اعسار (ناتوانی و عجز)، ادله مقنن (دلایل قانونی و یقین‌آور) و ماترک (ارثیه) اشاره کرد.

در بسیاری موارد وام‌واژه‌ها دچار تحول و دگرگونی‌های معنایی کلی یا جزئی شده است که می‌توان آنها را به انواع زیر تقسیم کرد:

اختلاف معنایی؛ در این حالت وام‌واژه عربی در معنایی کاملاً متفاوت از معنای اولیه‌اش در عربی به‌کار گرفته شده است. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از: ازدواج در معنی اصلی (عربی)، دوگانگی و دوگانه شدن است و در معنای تحول‌یافته (فارسی) نکاح و همسرگزینی است. انقلاب در معنی اصلی، توطئه و کودتاست و در فارسی، قیام مردمی است. تجاوز در معنی اصلی، گذشت کردن است و در معنی فارسی، هتک حرمت است. جریمه در معنی اصلی، جرم و جنایت است و در معنی فارسی، جبران خسارت و جزای نقدی است. استعفا در معنی اصلی، طلب عفو و گذشت است و معنی فارسی، تقاضای ترک شغل است. تخلف در معنی اصلی، عقب‌ماندگی است و در معنی فارسی خلاف کردن است. مهمات در معنی اصلی، امور مهم است و در معنی فارسی، سلاح است.

تخصیص معنایی؛ کلماتی که بخشی از مفهوم عام خود را در گذشته از دست می‌دهد و در ادامه به سطح محدودتری دلالت دارد، مانند روحانی، در معنی اصلی فردی معنوی‌گرا و در معنی

فارسی عالم دینی است. تحصیل در معنی اصلی، جمع‌آوری، کسب کردن است و در معنی فارسی، کسب کردن دانش در علم خاص است.

توسعه معنایی؛ تحول معنایی کلمه‌ای به مفهومی وسیع‌تر از معنای اولیه‌اش را توسعه معنایی می‌گوییم. واژه تنبیه در معنی اصلی، متوجه کردن است و در معنی فارسی، متوجه کردن، توبیخ و تأدیب کردن. تمیز در معنی اصلی جدا کردن است و در معنی فارسی، قدرت تشخیص، جدا کردن، مرتب و پاک است. تماس در معنی اصلی، لمس کردن است و در معنی فارسی، ارتباط تلفنی، لمس کردن، آمده است.

ارتقای معنایی؛ تغییر معنی واژه به سمت مثبت و یا از زبانی به زبان دیگر را ارتقای معنایی می‌گوییم که طی آن مفهوم جدید آن کلمه نسبت به مفهوم پیشین مقبول‌تر است. واژه امام، در معنی اصلی، پیشوای خیر و شر و در معنی فارسی، پیشوای دینی است. ولایت در معنی اصلی، نزدیکی و خویشاوندی است و در معنی فارسی، حکومت و رهبری دینی است. منظور در معنی اصلی، دیده شده است و در معنی فارسی، هدف و مقصد است.

تنزل معنایی؛ که معنای واژه منفی می‌شود، از جمله واژه تقلب در معنی اصلی، دگرگون شدن و در معنی فارسی، فریب دادن است. اضطراب در معنی اصلی، بی‌ثباتی در هر چیزی است، اما در معنی فارسی، نگرانی و ترس است. استثمار در معنی اصلی انتفاع و بهره‌برداری است، اما در معنی فارسی، تصاحب دسترنج دیگران است (عامری، ۱۳۹۵: ۱۰۱-۹۴).

۳. ابهام

ابهام از نظر مفهومی عبارت است از: «هر کلمه، اصطلاح، جمله یا متنی که در هنگام مطالعه، به‌درستی و با قطعیت فهمیده نشود و ذهن مخاطب را به بی‌معنایی، چندمعنایی، یا به معنایی نامتعارف و یا فراتر از صورت آشنا و معمول خود دلالت دهد، از مصادیق ابهام محسوب می‌شود» (خواجه‌نات، ۱۳۸۷: ۲۰۴). به عبارتی، یک واحد زبانی وقتی مبهم است که برای آن مدلول میان‌مرزی یعنی مدلولی وجود داشته باشد که نتوان حکم قطعی برای دلالت آن واحد زبانی بر آن مدلول صادر کرد (داوری، ۱۳۷۵: ۳۴).

دلالت چندگانه را نباید با ابهام اشتباه گرفت، چراکه دلالت چندگانه از نظر سنتی همان‌طور که گذشت، زمانی مصداق پیدا می‌کند که جمله‌ای دارای یک یا چند معنی متمایز باشد، درحالی‌که ابهام وقتی پیش می‌آید که نتوان معانی متمایزی برای یک جمله فرض کرد. در واقع ابهام در نتیجه دلالت چندگانه یک واحد زبانی در زبان خودکار پدید می‌آید. ابهام می‌تواند هم در گفتار، صرفاً در

نوشتار، یا هم در گفتار و هم در نوشتار مطرح باشد (صفوی، ۱۳۹۷: ۲۱۳). در این مقاله تمرکز بر ابهام در نوشتار است.

در سنت مطالعه ابهام در حوزه معنی‌شناسی، به‌طور معمول ابهام را در دو سطح واژگانی و نحوی بررسی کرده و ابهام نحوی را در دو زیرگروه ابهام گروهی و ابهام ساختاری معرفی می‌کنند. در چنین شرایطی، ابهام واژگانی در نتیجه دلالت چندگانه‌ای تحقق می‌یابد که برحسب انتخاب واژه‌ها روی محور جانشینی پدید می‌آید، و ابهام نحوی به نوع هم‌نشینی واحدهایی مربوط خواهد بود که هیچ‌یک از آنها دارای دلالت چندگانه واژگانی نیست، ولی نوع ترکیبشان بر روی محور هم‌نشینی به دلالت چندگانه سطح بالاتر، یعنی گروه یا جمله می‌انجامد. در ادامه به هریک از این موارد پرداخته می‌شود.

۳.۱. ابهام واژگانی

ابهامی که برحسب عدم تعبیر مشخص، مفهوم واژه از دلالت چندگانه برخوردار می‌شود. به عبارتی ابهام جمله ناشی از وجود واژه‌ای است که در آن جمله به‌کار رفته است و به‌دلیل دلالت چندگانه، تعبیر معنایی مختلفی را برای آن جمله ممکن ساخته است (صفوی، ۱۳۹۷: ۲۱۷). این نوع ابهام در سه سطح زیر بروز می‌کند.

۳.۱.۱. ابهام ناشی از اشتراک لفظی

در درون یک زبان الفاظ به‌طور معمول دارای معانی چندی هستند، به‌گونه‌ای که این حالت از ویژگی‌های طبیعی هر زبانی شمرده می‌شود. به این حالت، که در آن چند معنا دارای لفظ واحدی هستند، هم‌نامی اطلاق می‌شود (البرزی، ۱۳۹۵: ۲۴۵-۲۴۲).

به‌طور معمول بافت جمله به‌گونه‌ای است که معلوم است کدامین معنا مراد است. اما اگر بافت زبانی جمله به‌گونه‌ای نباشد که یکی از آن معانی متعین شود، چندمعنایی واژه سبب چندمعنایی جمله و ابهام می‌گردد (صفوی، ۱۳۸۶: ۷۱). برای هم‌لفظی دو حالت قابل تصور است: نخست، ممکن است بر اثر کاربرد تخصصی واژه، افزون‌بر کاربرد عمومی آن پدید آید. در اینجا با واژه‌هایی روبه‌رو هستیم که در مرز میان بیان عمومی و بیان حقوقی قرار دارند. این دوگانگی سبب پیدایش گونه‌ای چندمعنایی در واژگان حقوقی می‌شود (کرده‌علیوند، ۱۳۹۲: ۹). جدایی میان واژگان حقوقی و زبان رایج در بستر واژه‌هایی بروز می‌کند که در هر کدام از این دو حوزه‌ها دارای تفاوت‌های معنایی هستند. برای نمونه می‌توان به واژگان «عمل»، «متقابل»، «درجه»، «تکرار»، «غیبت»، «لعان»، «اجبار و اکراه» و «قرار»، اشاره کرد. واژه «عمل» در زبان رایج به معنای طرز کار، کاری که کسی

انجام می‌دهد، کیفیت انجام یک کار، جراحی بر روی بدن است. قانونگذار در بند «ج» ماده ۱۵۸ با به‌کار بردن واژه «عمل جراحی» معنای عرفی را در تنظیم ماده ملاک قرار داده است. اما در معنای حقوقی آن «رفتار»، اعم از فعل و ترک فعل است. همچنین عمل منافی عفت، موضوع ماده ۲۰۰، در این ماده آمده است: «عملی را که زنا یا لواط با آن محقق می‌شود...»، به معنای رفتاری است که زنا با آن محقق می‌شود. همچنین مواد ۲۴۲ تبصره ۲ «تکرار عمل»، ماده ۲۶۶ «عمل حرام»، ماده ۳۰۷ «برای چنین عملی مست کرده» و غیره از این جمله هستند. «تکرار و تعدد» نیز از این دست واژگان است، که با اینکه از عرف و زبان رایج اخذ شده، در حقوق از معنای فنی برخوردار است و به تدریج از معنای رایج خود دور شده است. شایان ذکر است که قانونگذار در موارد متعدد از واژه تکرار در معنای عرفی در کنار معنای فنی استفاده کرده است. برای نمونه می‌توان به تبصره ۲ ماده ۲۴۲، «در قوادی، تکرار عمل شرط تحقق جرم نیست»، ماده ۳۳۶ «تکرار سوگند»، ماده ۳۳۸ «سوگندها را تکرار می‌نماید» و تبصره ۱ ماده ۴۵۶ «قسم را تکرار کند»، اشاره کرد.

دوم، ممکن است واژه‌های در کاربرد تخصصی خود دارای معانی متعدد باشد. در این زمینه واژه‌های «دولت» و «نماینده قانونی» در تبصره ماده ۲۰ و ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی و کاربرد آن در سایر مواد قانون تعزیرات قابل تأمل است. دولت در حقوق داخلی علاوه بر مجموعه حاکمیت سیاسی کشور، به قوه مجریه نیز اطلاق می‌شود. از سوی دیگر، مؤسسات عمومی مستقل، واحدهایی هستند که از تابعیت مستقیم دولت خارج شده و شخصیت حقوقی متمایز از شخصیت حقوقی دولت پیدا کرده‌اند. مؤسسات عمومی مستقل به دو دسته تقسیم می‌شوند: مؤسسات عمومی دولتی که تعریف آن‌ها در ماده ۲ «قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶» آمده است، مانند سازمان‌های مذکور در قانون اساسی و مؤسسات یا نهادهای عمومی غیردولتی که ماده ۵ قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۳۶۶، آن‌ها را تعریف کرده است، مانند شهرداری‌ها.

دیگری واژه «نماینده قانونی» در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی است. روشن نیست که این واژه شامل نمایندگی پدر و جد پدری از صغیر که در اصطلاح قانون ولایت قهری نامیده شده است، می‌شود یا خیر؟ علاوه بر ولی خاص، نمایندگی وزرا و رؤسای سازمان‌ها، مؤسسات و نهادهای انقلابی و غیره را که نوعی نمایندگی قانونی به معنی اخص به‌شمار می‌آیند، شامل می‌شود؟ آیا رؤسای شرکت‌ها، هیأت مدیره، مدیر تصفیه را می‌توان داخل در مصادیق این واژه دانست؟ (موسوی مجاب و رفیع‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۴).

همچنین واژه «دعوا»، به سه معنای ادعا، اختلاف طرح‌شده در دادگاه، توانایی قانونی در مراجعه به دادگاه می‌آید (شمس، ۱۳۸۷: ۲۷۷-۲۷۵). واژه «اعتراض» نیز از واژگانی است که به دلیل چندمعنایی بودن، ایجاد ابهام می‌کند و به‌کرات در قانون آیین دادرسی کیفری استفاده شده است. مطلق

اعتراض در بخش دوم قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص قرارهای صادره از ناحیه دادسرا، در ترادف با واژه ایراد در مواد ۳۸۷ و ۳۸۹، در بخش چهارم قانون مزبور در اعتراض به آرا در معنای واخواهی و تجدیدنظرخواهی، و در ماده ۱۱۱ در معنای اعتراض ثالث اجرایی آمده است. این پرسش ایجاد می‌شود که اعتراض به کارگرفته شده در مواد ۱، ۴۹۲ و ۴۹۳ به کدامین معنا به کار رفته است؟

۳. ۱. ۲. ابهام هم‌معنایی

هم‌معنایی، رابطه میان واژگانی است که در لفظ متفاوت‌اند، اما معنای یکساندارند. دو یا چند واژه را زمانی هم‌معنی می‌گویند که بتوان یکی را جانشین دیگری کرد و تغییری در معنی کلام پیش نیاید.

به‌کارگیری واژگان هم‌معنا از سوی قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی بارها تکرار شده است. در قانون آیین دادرسی کیفری، واژه‌های «ضرر و زیان»، «شاکي یا مدعی خصوصی»، «بازجویی و تحقیق»، «تفتیش و بازرسی»، «قرائن و امارات»، «مرئی و منظر»، «مسکن و مأوی»، «ثب و ضبط»، «اجبار و اکراه»، «موثق و مطمئن»، «آلات و ادوات»، «آثار و علائم»، «ابهام و اجمال»، «مهر و موم»، «اشیاء و اموال»، «صلح و سازش»، «تأخیر و تعلل»، «مستدل و مستند»، «قطع و یقین»، «شک و شبهه»، «شک و تردید»، «مضمون و محتوا»، «دادرسی و قاضی» و غیره؛ در قانون مجازات اسلامی واژگان «هوی و هوس»، «عذر و بهانه»، «اذیت و آزار»، «هباهو و جنجال»، «معاور و اماکن عمومی، مجامع عمومی، انظار عمومی»، «نهب و غارت»، «حیله، تقلب، دسیسه و فریب»، «قسم و سوگند»، «عدوان و غیرمجاز»، از جمله این موارد است. افزون‌بر هم‌معنایی میان اسم‌ها، هم‌معنایی میان افعال نیز دیده می‌شود. برای مثال «محقق می‌شود و واقع می‌شود»، «تأدیه گردد و کارسازی شود»، دارای معانی یکسانی هستند. این واژگان در متون قانونی با هم و به‌صورت مجزا به‌کار می‌روند.

بنابراین انتخاب واژه‌ها در زبان حقوقی و توجه به معانی ضمنی آنها حائز اهمیت است. در پاره‌ای موارد بین حقوقدانان اختلاف پیش می‌آید که آیا دو واژه با یکدیگر رابطه معنایی دارند یا خیر؟ اگر هم‌معنی باشند، ماده یا موادی که این واژه‌ها در آن به‌کار رفته است، فقط یک معنا را بازتاب می‌دهند. اما اگر دوگانگی معنایی داشته باشند، بر معنای ماده افزوده می‌شود و منشأ این اختلاف ابهام در هم‌معنایی آن دو واژه است.

۳.۱.۳. ابهام ناشی از تقسیم

«تقسیم» ابزاری است که در شاخه‌های علمی برای طبقه‌بندی موضوعات و ساده‌سازی و جداسازی احکام کاربرد دارد. این ابزار در قانون‌نویسی نیز کاربرد دارد. برای نشان دادن تقسیم از سه اصطلاح استفاده می‌شود: واژه کلی که واژه‌های دیگر را در برمی‌گیرد، مقسم نامیده می‌شود. هریک از واژه‌های تحت شمول، قسم به حساب می‌آیند و هریک از اقسام نسبت به یکدیگر قسم تلقی می‌شوند (مظفر، ۱۳۸۲: ۱۲۵). با وجود مفید بودن این ابزار، استفاده نادرست از آن موجب بروز ابهام در قانون می‌شود. این‌گونه ابهام ممکن است به صورت‌های زیر بروز کند:

نخست: عنوان مقسم در ماده‌ای به کار رود، به گونه‌ای که امکان حمل بر تمام اقسام را نداشته باشد و به ناچار می‌بایست یکی از اقسام انتخاب شود؛ دوم: ممکن است ابهام ناشی از نفی یکی از اقسام باشد، اما روشن نباشد که مراد کدام یک از اقسام باقی مانده است؛ سوم: ممکن است ابهام از این جهت باشد که روشن نیست که مقسم بر یکی از اقسام خود حمل می‌شود یا بر هر دو؟ این ابهام در ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ (ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲)، موجب اختلاف در دو شعبه دادگاه‌های تجدیدنظر استان آذربایجان غربی بدین نحو شده بود که آیا واژه دیه در این ماده فقط شامل دیه مقدر است یا دیه مقدر و غیرمقدر را شامل می‌شود؟ که دیوان عالی کشور در مقام رفع ابهام به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۸۳ مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۳ دیه را شامل دیه مقدر و غیرمقدر (ارش) دانست. همچنین از نظر ساختاری، در قانون مجازات مشاهده می‌شود که در کتاب چهارم (دیات)، فصل ششم، به موجبات ضمان اختصاص یافته است. موجبات ضمان را قسم و در عرض تسبیب، اجتماع سبب و مباشر و اشتراک قرار داده است. در حالی که نخست، موجبات ضمان مقسم است نه قسم و به مباشرت و تسبیب تقسیم می‌شود؛ دوم، ذکری از مباشرت به میان نیامده و از این رو، مواد مربوط به آن در زیر عنوان موجبات ضمان در فصل ششم آمده است که عنوانی اعم است. مقتضای تقسیم منطقی این بود که موجبات ضمان به مباشرت، تسبیب و اجتماع مباشر و سبب و هر کدام از مباشرت و تسبیب نیز به انفرادی و اشتراکی تقسیم می‌شد.

۳.۲. ابهام نحوی

ابهام نحوی در شرایطی حاصل می‌شود که هیچ‌یک از واحدهای تشکیل‌دهنده جمله از دلالت چندگانه برخوردار نیست که به ابهام بینجامد، ولی این واحدها به شکلی کنار هم قرار گرفته‌اند که در جمله با ابهام مواجه می‌شویم. ابهام نحوی در دو زیرطبقه ابهام گروهی و ابهام ساختاری قابل طرح است.

۳.۲.۱. ابهام گروهی

اگر ابهام نحوی در سطح یک گروه بروز کند، این ابهام نحوی را ابهام گروهی می‌نامند. برای نمونه، ماده ۵۱۱ قانون مجازات اسلامی است. سؤال قابل طرح در مورد این ماده این است که آیا قید «عمومی» تنها در مورد وسایل نقلیه است یا به کشتی و هواپیما هم برمی‌گردد؟ برخی معتقدند قید عمومی به هر سه واژه برمی‌گردد و وسایل نقلیه خصوصاً از شمول این ماده خارج است (گلدوزیان، ۱۳۸۶: ۲۴۹). برخی دیگر قید یادشده را فقط مربوط به وسایل نقلیه می‌دانند و فرقی بین هواپیما و کشتی، خصوصی و عمومی نگذاشته‌اند (صادقی، ۱۳۸۱: ۱۲۱؛ ولیدی، ۱۳۷۷: ۹۱). نمونه دیگر، ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی است. در این ماده عبارت وصفی «که موجب اخلال در نظم یا امنیت نباشد»، معلوم نیست صفت برای تمامی جرائم ذکر شده است و یا چون در کنار کلاه‌برداری قرار دارد، صرفاً برای این جرم است.

۳.۲.۲. ابهام ساختاری

ابهام نحوی اگر از سطح گروه فراتر رود و به سطح کل جمله برسد، ابهام ساختاری نامیده می‌شود. ابهام ساختاری می‌تواند ناشی از موارد زیر باشد:

۳.۲.۲.۱. ابهام ناشی از حذف

یکی از ویژگی‌های عمومی زبان حذف اجزای سخن است. حذف اختصاص به جزء خاصی از زبان ندارد و در تمامی واحدهای زبانی از قبیل اسم، صفت، فعل و غیره واقع می‌شود. در بافت سخن، حذف به علل مختلفی صورت می‌گیرد:

نخست: حذف اجزای کلام به دلیل وقوع محذوف در قسمتی از آن کلام است. پرسش و پاسخ نمونه روشنی از این نوع حذف است که در پاسخ اجزای پرسش تکرار نمی‌شود.

دوم: حذف اجزای کلام به دلیل کثرت استعمال آن کلام است. در کاربرد زبان، اصلی نوشته، ولی پذیرفته شده وجود دارد که می‌گویند لازم نیست گوینده آنچه را که مخاطب از پیش می‌داند، برای او تکرار کرد. این اصلی است که از آن به نام اصل کم‌کوشی یا اقتصاد زبانی یاد می‌شود (باطنی، ۱۳۸۸: ۸۶). در حقوق، اصول حقوقی این‌گونه هستند، مانند «لاضرر»، «تدرء الحدود»، که کوتاه شده عباراتی چون «لاضرر و لااضرار فی الاسلام» و «ادرو الحدود بالشبهات» است. بسامد بالا در استعمال یک عبارت موجب کوتاه شدن عبارت شده است. نمونه روشن دیگر اصل برائت است. به موجب اصل ۳۷ قانون اساسی «اصل برائت است، و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته

نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». صرف بیان اصل بر براءت است، وافی بر مقصود است و نیازی به تکرار کل مطلب و تعریف اصل مزبور نیست.

سوم: نوع دیگر حذف در مقوله مجاز است. در مجاز، واژه‌هایی که در محور هم‌نشینی در کنار یکدیگر قرار دارند و به‌طور معمول در آن بافت با یکدیگر هم‌نشین هستند، حذف می‌شوند. این حذف به‌گونه‌ای است که بر اساس هم‌نشینی واحدها، واحد محذوف قابل تشخیص است. به‌طور معمول این پدیده در مقصود اصلی از کاربرد زبان خللی ایجاد نمی‌کند و مخاطب به‌راحتی واژه یا واژگان محذوف را تشخیص می‌دهد و معنا را درک می‌کند. اما در پاره‌ای موارد مخاطب بین دو احتمال برای واژه محذوف درمی‌ماند که کدام احتمال درست است. در این صورت جمله با هر احتمال، معنایی متفاوت دارد که سبب بروز ابهام می‌شود (غفاری، ۱۳۸۲: ۳۷). در قانون مجازات اسلامی در مواد مختلف به‌کرات از این حذف استفاده شده است. برای مثال در ماده ۱۲۲ در تعیین مجازات شروع به جرم در بند «الف» آمده است: «در جرائمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، حبس دائم یا حبس تعزیری درجه یک تا سه است به حبس تعزیری درجه چهار» که در تمامی بندهای ماده «محکوم می‌گردد» حذف شده است. همچنین در ماده ۱۲۶ در تعیین مجازات معاونت در جرم، بند «ب» ماده ۷، بند «الف» ماده ۸، ماده ۱۴۷ و بسیار مواد دیگر حذف در مقوله مجاز صورت گرفته است.

۳.۲.۲.۲. ابهام ارجاعی

اگر واحدهای دستوری که به‌همراه یک مرجع می‌آیند، با دو مرجع قبل از خود مواجه باشند که امکان ارجاع به هر دو ممکن باشد، این دوگانگی سبب ایجاد ابهام می‌شود. از آن جمله، بند «ه» ماده ۲۴ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح است. از متن ماده روشن نیست که عبارت «در غیر این صورت» به چه حالتی اشاره دارد. به عبارت دیگر حبس از یک تا ده سال برای چه صورتی پیش‌بینی شده است. می‌توان دو تفسیر برای عبارت «در غیر این صورت» قائل شد. نخست، این‌که قانونگذار این عبارت را در ارتباط با «مکان‌های» مذکور در ماده به‌کار برده است و منظور از آن تعیین تکلیف برای بیگانگانی است که برای کسب اطلاعات به نفع دشمن به مکان‌هایی «غیر از مکان‌های مذکور در ماده» وارد می‌شوند. دومین تفسیر این است که قانونگذار این عبارت را در ارتباط با سوءنیت خاص، یعنی قصد «کسب اطلاعات به نفع دشمن» به‌کار برده است و منظور از آن تعیین تکلیف برای بیگانگانی است که با نیتی «غیر از کسب اطلاعات به نفع دشمن» وارد مکان‌های مذکور در ماده می‌شوند.

از دیگر مصادیق، حکم ماده ۵۰۵ قانون تعزیرات است. منطوق ماده بدون در نظر گرفتن استثنای ذیل آن صریح است و براساس آن جمع‌آوری اطلاعات طبقه‌بندی‌شده با انگیزه بر هم زدن امنیت کشور با اجتماع دو شرط قصد تسلیم و توفیق در تسلیم به دیگران مستوجب مجازات حبس از دو تا ده سال است. اما استثنای ذیل ماده که از مصادیق استثنای وارد بر عبارات متجانس است، موجب ابهام است. معلوم نیست استثنای مزبور تنها به شرط اخیر یعنی عدم توفیق در تسلیم اطلاعات برمی‌گردد یا شرط نخست یعنی فقدان تسلیم و عدم توفیق در تسلیم را هم در برمی‌گیرد. اینجاست که دو تفسیر متعارض بروز می‌کند: نخست، ورود استثنا بر قید اخیر تنها شرط لازم برای برخوردارگی از تخفیف مجازات و تقلیل آن از دو تا ده سال به یک تا پنج سال در عدم توفیق در تسلیم اطلاعات است. بود و نبود قصد در تسلیم مؤثر در مقام نیست. درحالی‌که تفسیر دوم، شرط برخوردارگی از تخفیف مجازات و تقلیل آن را فقدان قصد تسلیم می‌داند.

همچنین واژه «از قبیل» مصرح در ماده ۶۳۷ قانون تعزیرات است. از متن ماده روشن نیست که «از قبیل تقبیل و مضاجعه شوند»، مصادیقی برای هر دو رفتار، رابطه نامشروع و عمل منافی عفت غیر زنا است و یا صرفاً مصادیقی برای عمل منافی عفت غیر از زنا است. مورد دیگر زمانی است که پاره‌ای از مصادق‌ها مشخص‌اند، ولی سایر مصادق‌ها به دلیل روشن نبودن ویژگی‌های مشترک مصادق‌های ارائه‌شده روشن نیستند. در این خصوص می‌توان به واژه «و امثال آن» در ماده ۶۵۷ قانون مجازات اسلامی، «کیف‌زنی، جیب‌بری و امثال آن» اشاره کرد. سایر مصادق‌ها را بر پایه‌ی چه ویژگی‌هایی باید تعیین کرد؟ ویژگی‌های مشترک کیف‌زنی و جیب‌بری کدام‌اند؟ همچنین واژه «این‌ها» در عبارت «و نظایر اینها» در ماده ۵۲۳ قانون مجازات اسلامی؛ اینها را هم می‌توان به «به‌کار بردن چیزهای دیگر جز مهر» برگرداند و هم به سایر موضوع‌های جعل که در این ماده نیامده‌اند. به همین ترتیب واژه «آنها» در ماده ۵۸۳ قانون مزبور، که می‌تواند هم به سایر مأموران دولتی یا مأموران به خدمات عمومی اشاره داشته باشد و هم به افراد عادی جامعه.

در آخر واژه‌هایی مانند عادتاً، نوعاً، عرفاً، متعارف و معقول نیز به‌خودی‌خود معنای روشنی ندارند، زیرا مرجع تعیین‌کننده معنای آنها (عرف) در مواردی بسیار معنای روشن از این واژگان ارائه نمی‌دهد. از جمله مواردی که توسط قانونگذار به‌طور صریح به عرف ارجاع شده است می‌توان به «حد متعارف تنبیه و محافظت» ماده ۱۵۸، «حرز» ماده ۲۶۷، در تشخیص قتل موضوع بند «پ» ماده ۲۹۰، اشاره کرد. همچنین به موجب رأی شماره ۲۷۷۲ مورخ ۱۳۱۵/۱۲/۱۳ دیوان عالی کشور، مرجع تشخیص قمارخانه موضوع ماده ۷۰۸ عرف دانسته شده است (اردبیلی، ۱۳۹۳: ۲۰۰-۲۰۱)، یا در رأی شماره ۲۶۵۷۰ دیوان عالی کشور، در تعریف سلاح آمده است: «منظور از اسلحه چیزی است که عرفاً بر آن سلاح اطلاق می‌شود» (آقایی جنت‌مکان، ۱۳۹۳: ۱۱۰). واژه «نوعاً»،

مصرح در تبصره ماده ۲۱۱، بند «ب» و «پ» و تبصره ۲ ماده ۲۹۰، تبصره ماده ۲۹۲، ماده ۳۰۷، ماده ۵۱۶، ماده ۵۴۰ و واژه «عادتاً»، در ماده ۱۵۵، قابل ذکر است.

۳.۲.۲.۳. نشانه‌گذاری و اعراب‌گذاری

از آنجا که زبان آهنگین است، یا به عبارتی با دادن آهنگ و یا تأکید، توقف صوتی بر برخی از واژه‌های ترکیب‌کننده جمله، معنی و مفهوم آن تغییر می‌کند تا آنجا که جمله از مثبت به منفی و یا برعکس تغییر حالت می‌دهد، باید در جهت نوشته‌ای گویا و در اصطلاح زبان‌دار از علائم و نشانه‌های رایج در زبان کمک گرفت. نشانه‌گذاری به معنای، به کار بردن نشانه‌ها و علامت‌هایی است که خواندن و در نتیجه برقراری ارتباط صحیح، فهم و انتقال مطلب به دریافت‌کننده را آسان می‌کند. نشانه‌های اصلی در زبان فارسی، شامل نشانه‌های فصل و وصل به شرح زیر است: نقطه، نشانه‌های پرسش، نشانه تعجب، ویرگول، نقطه‌ویرگول، دوقطه، نشانه تعلیق، نشانه نقل قول و خط. علاوه بر نشانه‌های اصلی، علائم دیگری در نوشته‌ها به کار می‌رود که برحسب قرارداد دارای معانی معینی هستند، از جمله پرانتز، قلاب، نیم خط، خط مورب، پیکان و ستاره. فقدان و استفاده ناصحیح و نادرست از نشانه‌ها می‌تواند از موارد تأثیرگذار بر ابهام در قوانین باشد.

علاوه بر نشانه‌گذاری، در بعضی موارد غیبت حرکات نیز سبب ابهام می‌شود، به خصوص در مواردی مثل اعلام خارجی، کلمات هم‌نویسی و لغات مهجور که حدس زدن صورت مقصود برای عامه‌ی خوانندگان میسر نیست. در چنین مواردی، صورت نوشتاری باید روشن و خوانا و نقطه به‌جا و با اعراب‌گذاری باشد. در اعراب‌گذاری کلمات فارسی، نشان دادن حرکات (َ، ِ، ُ) یا تشدید حرف صامتی که احتمال غلط خواندن در آن برود، کافی است. تشدید در زبان فارسی فقط در موارد انگشت‌شماری تمایز معنایی به وجود می‌آورد.

۳.۲.۲.۴. طولانی‌نویسی و جملات پیچیده

تفصیل غیرضروری و آمیختن قانون مجازات اسلامی با سایر قوانین، تجزیه مسائل مربوط به یک بحث حقوقی و اختصاص هر ماده قانونی به یک پیام کاری شایسته در امر قانونگذاری و از موجبات تسریع در دریافت پیام خواهد بود. همان‌طور که حجیم شدن مواد، پیچیدگی و دشواری فهم و تکرار پیام آن را در بر خواهد داشت. مواد ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۳۵ و ۳۷۴، از جمله موادی هستند که قانونگذار اقدام به گنجاندن چند پیام در ضمن یک ماده کرده است.

۳. ۲. ۵. قید زمان و مکان

در قوانین و مقررات حقوقی به منظور ایجاد هماهنگی میان حکم و قاعده بیان شده و ضوابط مذکور در جاهای دیگر متن، از قید زمان و مکان به وفور استفاده می‌شود که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «مفاد ماده قبل»، «حکم مذکور در ماده فوق»، «امضاکننده ذیل»، «به شرح زیر».

نتیجه

در این پژوهش با بررسی قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان پیکره پژوهش مشاهده می‌شود که از لحاظ زبان‌شناسی با رویکرد معناشناسی-نحو، در سطح واژگانی بسامد بالای واژگان چندمعنایی که ناشی از وجود اصطلاحات تخصصی حقوقی بدون ارائه تعریف مناسب، به کارگیری فراوان واژگان عربی، به کارگیری واژگان با چند معنی بر مبنای مصلحت‌های اجتماعی، حقوقی و یا سیاسی، وجود کلمات مشابه و هم‌آوا در زبان حقوقی و زبان عادی، و در سطح نحوی وجود جملات طولانی و پیچیده، هم‌معنایی، ارجاع، حذف واژگانی، استفاده فراوان از حروف اضافه‌ای عربی، عدم رعایت اصول نشانه‌گذاری و اعراب‌گذاری، از علل اصلی بروز ابهام و دشواری در درک این متون است.

برای حل مشکل در جایی که علت ابهام در قوانین علل زبانی است، می‌توان راه‌کارهای زیر را اتخاذ کرد: پرهیز از طولانی‌نویسی (رعایت پاراگراف‌بندی، استفاده از جملات کوتاه و رعایت اصول نشانه‌گذاری)، پرهیز از تکرار و حشو، پرهیز از به کارگیری واژه‌های عربی، ارائه تعریف مناسب برای واژه‌های فنی و تخصصی به نحوی که برای غیرحقوقدانان قابل درک باشد، استفاده از افعال کنشی به جای عبارات فعلی مانند «اجرا کردن» به جای «به مورد اجرا گذاردن»، «تعقیب کردن» به جای «مورد تعقیب قرار دادن»، «حاضر شدن» به جای «حضور به هم رسانیدن»، «اقدام کردن» به جای «اقدام مقتضی به عمل آوردن» و غیره. استفاده از معادل فارسی واژگان، عدم استفاده از حرف اضافه‌ای و نامعمول عربی و جایگزین معادل فارسی آن.

منابع

الف) فارسی

۱. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۳). حقوق جزای عمومی، ج ۱، چ سی و چهارم، تهران: میزان.
۲. البرزی، پرویز (۱۳۹۵). زبان‌شناسی جمله: نگاهی جامع به مسائل زبان، چ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۳. امید، جلیل (۱۳۹۸). تفسیر قانون در حقوق جزا، چ اول، تهران: جنگل، جاودانه.
۴. انصاری، باقر (۱۳۸۷). نقش قاضی در تحول نظام حقوقی، چ اول، تهران: میزان.

۵. آقای جنت‌مکان، حسین (۱۳۹۳). حقوق کیفری عمومی براساس قانون مجازات اسلامی جدید، چ چهارم، ج ۱، تهران: جنگل، جاودانه.
۶. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۲). «زبان‌شناسی حقوقی: تحلیل گفتمان حقوقی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی، چ ۱، تهران: نویسه پارسی.
۷. باطنی، محمدرضا (۱۳۸۸). «زبان‌شناسی: اهمیت استنباط در درک زبان»، بخارا، ش ۷۴، بهمن و اسفند، ص ۸۴-۹۴.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۰). «ترمینولوژی حقوق، چ یازدهم، تهران: گنج دانش».
۹. خواجهات، بهزاد (۱۳۸۷). «بررسی ابهام در شعر امروز»، سفر در آینه، نقد و بررسی ادبیات معاصر، به کوشش عباسعلی وفایی، تهران: سخن.
۱۰. داوری، نگار (۱۳۷۵). «دلالت چندگانه، ابهام و ابهام در زبان و ادبیات فارسی»، نامه فرهنگستان، ش ۸، زمستان، ص ۳۴-۵۴.
۱۱. سمعی (گیلانی)، احمد (۱۳۸۷). نگارش و ویرایش، چ نهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۲. شیرینی، قهرمان (۱۳۹۰). «اهمیت و انواع ابهام در پژوهش‌ها»، فنون ادبی، ش ۲ (پیاپی ۵)، پاییز و زمستان، ص ۱۵-۳۶.
۱۳. شمس، عبدالله (۱۳۸۷). آیین دادرسی مدنی، ج ۱، چ هجدهم، تهران: دراک.
۱۴. شجاعی، علی (۱۳۹۳). تفسیر قانون جنایی: در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان، چ اول، تهران: دادگستر.
۱۵. صفوی، کورش (۱۳۹۷). درآمدی بر معنی‌شناسی، چ ششم، تهران: سوره مهر.
۱۶. _____ (۱۳۷۴). «واژه‌های قرضی در زبان فارسی»، نامه فرهنگ، ش ۱۹، فصل تابستان، ص ۱۱۱-۹۶.
۱۷. _____ (۱۳۸۶). آشنایی با معنی‌شناسی، چ اول، تهران: پژوهاک کیوان.
۱۸. صادقی، حسین میر محمد (۱۳۸۱). جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی، چ دوم، تهران: میزان.
۱۹. علائی، بهلول (۱۳۹۱). «تاریخچه معنی‌شناسی: بستر فلسفی و منطقی معنی‌شناسی امروز»، مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی معنی‌شناسی به کوشش: سپیده عبدالکریمی، چ دوم، تهران: نویسه پارسی، ص ۲۰۰.
۲۰. عامری، حیات (۱۳۹۵). «وام‌واژه‌های عربی در فارسی، بررسی تحولات آوایی و معنایی»، دوفصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی-عربی، ش ۲، فصل پاییز و زمستان، ص ۸۷-۱۰۴.
۲۱. عمید، حسن (۱۳۸۹). فرهنگ لغت جیبی، چ اول، تهران: راه رشد.
۲۲. غفاری، مهید (۱۳۸۲). «حذف واژگانی به لحاظ معنایی در زبان فارسی»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۶۷، پاییز، ص ۳۶-۴۰.
۲۳. کردعلیوند، روح‌الدین (۱۳۹۲). «زبان‌شناسی حقوقی»، انسان و فرهنگ (ویژه‌نامه زبان و متن)، ش ۳، بهار، ص ۵-۱۶.
۲۴. کاسیگناک، جرارد (۱۳۹۱). قانون واضح، ترجمه احمد، مرکز مال‌میری، دفتر مطالعات حقوقی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، گزارش شماره ۱۲۳۷۰.
۲۵. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۶). محشای قانون مجازات اسلامی، چ هفتم، تهران: مجد.
۲۶. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴). «جغرافیای دانش‌های زبانی»، نقد و نظر، ش ۳۷ و ۳۸، تابستان، ص ۱۴۰-۷۱.
۲۷. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۲). اصول الفقه، ج ۲، چ یازدهم، قم: بوستان.

۲۸. موسوی مجاب، درید؛ رفیع‌زاده، علی (۱۳۹۴). «دامنه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی»، پژوهش حقوق کیفری، ش ۱۳، زمستان، ص ۱۶۹-۱۴۷.
۲۹. نویمان، فرانتس (۱۳۷۳). آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله، فولادوند، ج اول، تهران: خوارزمی.
۳۰. ولیدی، محمد صالح (۱۳۷۷). جرائم بر ضد امنیت و آسایش عمومی، ج اول، تهران: داد.

(ب) انگلیسی

31. Bix, Brian (1993). *Law, Language, and Legal Determinacy*, First Edition, Oxford: Clarendon Press.
32. Emami, Saber (2016). "Synonym and Polysemy to Language System, Atatürk Üniversitesi Edebiyat Fakülte", *Sosyal Bilimler Dergisi Journal of Social Sciences*, No. 56, pp.73-103.
33. Endicott, Timothy A. O. (2000). *Vagueness in Law*, First Edition, Oxford: Oxford University Press.
34. Endicott, Timothy A. O. (2004). "Law and Language", in: Coleman, Jules and Kenneth Eina; *The Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of law*, Oxford University Press.
35. Keil, Geert; Poscher, Ralf (2016). *Vagueness and Law: Philosophical and Legal Perspectives*, First Edition. Oxford: Oxford University Press.
36. Poscher, Ralf (2011). *Ambiguity and vagueness in legal interpretation*, *Oxford Handbook on Language and Law*, pp.128-144.
37. Waldron, Jeremy (1994). *Vagueness in law and language: some philosophical issues*, *California Law Review*, Vol. 82, pp.509-540.